

تقدیم به استاد عزیزم،
آقای احمد سمیعی (گیلانی)

داوری در غیاب دادخواه

مسئله تاریخ اشعار نیما و کشف سندی مربوط به «غراب»

سعید رضوانی (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی)

نزاع بر سرفضل تقدّم در آفرینش آثار سنّت شکن فصلی ناخوشایند از تاریخ شعر مدرن فارسی است. ناخوشایند از آن جهت که بسیاری از شاعران و صاحبانظران و منتقدانی که در این منازعه شرکت کرده‌اند انصاف را فرو نهاده و برخی از آنان حتّی آگاهانه و به عمد حقایقی را کتمان و پنهان ساخته‌اند. طبعاً، در همه مباحث و مشاجره‌ها، پای نیما یوشیج در میان بوده است. بیشتر کسانی هم که در این باب قلم زده‌اند شاگردان و پیروان نیما بوده‌اند که کوشیده‌اند ثابت کنند کسی جز وی شایسته عنوان «بنیانگذار» شعر نو نیست و او بوده که، پیش از همه، به سنّت هزار ساله شعر فارسی پشت کرده و طرحی نو در انداخته است. به عنوان نمونه می‌توان از معامله مهدی اخوان ثالث و محمّد شمس لنگرودی با شعر «پرورش طبیعت» یاد کرد. اثر درخور توجّه و تأمل شمس کسمایی که، نخستین بار، در شهریورماه ۱۳۹۹، در مجله آزادیستان منتشر شد. در اینجا نقل و بررسی آن سروده را مکرّر نمی‌کنیم. آشنایان با روند تحوّل وزن شعر فارسی از اواخر قرن سیزدهم شمسی می‌دانند که کسمایی، در «پرورش طبیعت»، هردو مؤلفه اصلی وزن نیمائی – رعایت اصل توازی هجاها و حذف اصل تساوی آنها در همه سطرهای شعر – را وارد کرده است. چنانکه گفتیم، شعر کسمایی به سال ۱۳۹۹ منتشر شد یعنی هفده سال

پیش از «تاریخی» که نیما ذیل «قنوس» قید کرده و «قنوس» اثری است که، با استناد به همان «تاریخ»، نخستین شعر نیما در «وزن نیمایی» شناخته شده است. معذلک شمس لنگرودی، در تاریخ تحلیلی شعر نو— که انتظار می‌رود در آن آثار مهم تاریخ تحول شعر فارسی تحلیل شود— شعر کسمائی را، بی‌هیچ تفسیر و تحلیلی، پیش چشم خوانندگان می‌نهد و می‌گذرد یا، به عبارتی، قضیه را به سکوت برگزار می‌کند (شمس لنگرودی، ص ۹۰). اخوان ثالث نیز، در مقاله مشهور «نوعی وزن در شعر امروز فارسی»، آنجا که منابع احتمالی الهام نیما در تغییر وزن شعر را برمی‌شمارد، اثر شمس کسمایی را در دسته زیر جای می‌دهد.

بعضی آزمایش‌های ناقص و ابتدایی که مقارن با نخستین کوشش‌های نیما، گه‌گاه به طور پراکنده در بعضی مطبوعات دیده می‌شد نظیر تنوعات و توسعاتی که بعضی صاحب‌دوان روزگار، به هوای تجدّدطلبی، به قوالب اشعار خود می‌دادند که البته ندرتاً و احياناً خالی از ابتکاری هم نمی‌نمود و، اگرچه به سرانجامی که مطلوب باشد نرسیده بود و ناقص و شکسته‌بسته چیزی بی‌نظام و بی‌هنجار بود، اما با این همه شاید احياناً می‌توانست الهامبخش کارها و کوشش‌های بهتر و کامل‌تر بوده باشد. (اخوان ثالث، ص ۱۸۲-۱۸۳)

تعصّب چشم این دو تن و بسیاری دیگر از هواداران نیما را بر این حقیقت آشکار بسته است که، برای اثبات مهتری او در تاریخ شعر مدرن فارسی، نیازی به کتمان و قلب حقیقت نیست. می‌توان، با تنها دو دلیل ساده، یکی ادبی و دیگری تاریخی، مستدل ساخت که مرتبه نیما میان همه رهروان طریق مدرنیسم در شعر فارسی ممتاز است و، اگر مصرّ باشیم شخصی را بنیانگذار شعر مدرن فارسی بخوانیم، آن شخص جز نیما نمی‌تواند بود. دلیل ادبی اینکه در کار هیچیک از نوگرایان و نوآوران شعر فارسی پیش از نیما جامعیت تحولی که نیما خواستار آن بود و با شعر خود تحقق بخشید دیده نمی‌شود. تلاش مدرنیستی همه آن دیگران— کسانی چون ابوالقاسم لاهوتی و تقی رفعت و شمس کسمایی— محدود بود به تغییر چند مؤلفه اندک از قبیل زبان و وزن و قافیه، اما انقلاب نیما عناصری بسیار متنوع از شعر را شامل می‌شد:

تا آن زمان، حتی آنان که نوآور خوانده می‌شدند تنها در یکی دو جنبه از شیوه شعر قدیم عدول کرده بودند. اما نیما دست به کوشش تجدّدخواهانه همه‌جانبه‌ای زد که هم زبان هم تصاویر هم موسیقی هم فکر و هم صنایع ادبی را دربر می‌گرفت. (Scharf, p. 8)

و اما دلیل تاریخی برتری نیما نسبت به رقبای متجدّدش این واقعیت مسلم است که

شعر مدرن فارسی، به حیث جریان‌ی گسترده و پویا، در پی پیشنهادهای نیما شکل گرفت و نه به تأسی از ابتکارهای البتّه ارزنده دیگران.

نیما خود نیز، مانند شاگردان و هواداران، مجدّانه فضل تقدّم خود در شکستن سنت شعر فارسی را گوشزد می‌کرد. وی، در آثار منشور نظری و اشعار خود، بارها، صریحاً یا به تلویح و تمثیل، یادآور شده که بنیاد شعر فارسی را او نو کرده است و نه کس دیگر. اینجا به ذکر دو نمونه اکتفا می‌کنیم چون همه آشنایان با آثار نیما نمونه‌های فراوان آن را می‌شناسند. این شاهدی است از نوشته‌های نظری او:

این فکر بسیار آشنا از همان وقت که من به سن و سال همین جوانان بودم در من بود. من در راهی بودم که امروز شعر فارسی آن را طی می‌کند و در جستجوی همین زبان که امروز زبان شعر ماست. (یوشیج ۱، ص ۳۸۱)

این هم شاهدی از آثار شعری نیما که از دست‌نوشته‌های منتشر نشده او محفوظ در فرهنگستان زبان و ادب فارسی نقل می‌شود:

اول منم آن که نو بخواندم هر خار ز پیش ره براندم^۱
نیما گاه وانمود کرده در قید فضل تقدّم و عنوان «بنیانگذار» نیست؛ مثلاً در سطور زیر منقول از او:

چند روز پیش‌ها در روزنامه نوشته بودند: اوّل کس که شعر آزاد گفت منم. من یا دیگری چه فایده دارد اوّل بودن و این تفحص؟ عمده خوب کار کردن است. چون هر چیز به تدریج پیدا می‌شود. هر اوّلی از یک اوّل دیگر که پیش از او بوده است چیزی گرفته است. انقلاب، در هر مورد، با جمع معنی پیدا می‌کند. این خیال را از سر بیرون کنید. (یوشیج ۲، ص ۱۸۲-۱۸۳)

امّا، در ادامه این سخنان نیز، بلافاصله می‌نویسد:

بله، اوّل منم. از ۲۵ سال، سی سال پیش که جوان بودم و هنوز این نوزادها نبودند یا از کاغذ کشتی روی آب می‌انداختند. امّا پیش از من هم اوّلی بوده است خیلی بینوا و پیش از او اوّل‌های دیگر و از او بینواتر. فکر کنید که اوّلی همیشه کار جزئی را می‌کند. در عالم کون و فساد، هر اوّلی جزء است. آنچه کل می‌شود نتیجه اجزاست و باید دید که چطور کلی است. پس اوّل، آن اوّلی که در پی آن تردید دارید، کسی است که شکل به تدریج پیدا شده را نسبت

(۱) آرشیو دست‌نوشته‌های نیما یوشیج در «فرهنگستان زبان و ادب فارسی»، سند ۹-۱۱۵-۹.

به زمان خود کامل می‌کند. (یوشیچ ۲، ص ۱۸۳)

و، بدین سان، بار دیگر قلم بطلان بر کوشش‌هایی می‌کشد که پیش از او شده و خود را «اَوّل» می‌شناساند.

ظاهراً نخستین کسی که نیما را به دستکاری در تاریخ اشعارش به قصد اثبات تقدّم نوآوری‌های خود بر ابتکارات دیگران متّهم کرد شمس‌الدّین تندرکیا بود. او به سال ۱۳۳۵ نوشت:

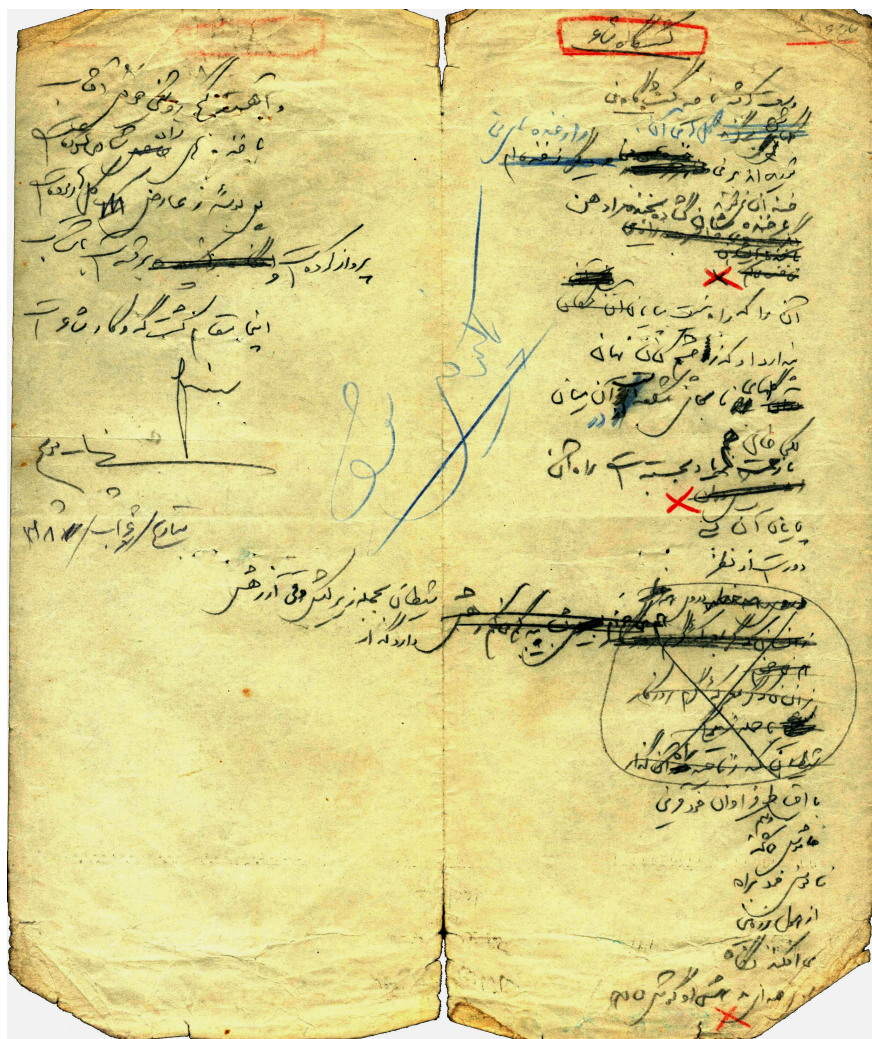
روزی که نخستین شاهین منتشر شد هنوز چند روزی نگذشته بود که در یکی از مجلات دیدم یک شعر شکسته با یک تاریخ قبلی و جعلی درج شده، کمی شکسته. خندیدم و فهمیدم قاجاق و چاخان شروع شده. اشتباه نکرده بودم. قاجاق و چاخان شروع شده بود. هرچه شاهین میان مردم بیشتر می‌گرفت، [...] درازهای این شعرهای شکسته را درازتر کردند و کوتاه‌هایش را کوتاه‌تر. به تاریخ چاپ آنها نگاه کنید. با تفریح نگاه کنید و ببینید چگونه، از آذر ۱۳۱۸ به این طرف، به مرور، هی سرش را درازتر کشیده‌اند و دُمش را کوتاه‌تر بریده‌اند. (تندرکیا، ص ۱۹۹)

کاملاً معلوم است که روی سخن تندرکیا با نیماست و مرادش از «شعر شکسته با یک تاریخ قبلی و جعلی» شعر «غراب» او. شاهین ۱ تندرکیا در آبان ماه ۱۳۱۸ منتشر شد و «غراب» نیما در آذرماه ۱۳۱۸؛ و شعر نیما تاریخ مهر ۱۳۱۷ را در پای خود داشت و در دیوان اشعار او نیز با همین تاریخ ضبط شد (مجموعه آثار نیما یوشیچ، ص ۳۱۰). این ادّعای تلویحی تندرکیا که نیما از شعر او الگو گرفته در خور توجّه نیست همچنان‌که قید «هرچه شاهین میان مردم بیشتر می‌گرفت» با تصوّرات شخصی نویسنده سازگارتر است تا با واقعیت‌های تاریخی. تندرکیا، به واقع، هرگز نتوانست مخاطبان چندانی جلب کند. اگر او با سازوکار شعر نیما یا دست کم با نظام وزن نیمایی آشنا می‌بود، شاید نیما را متّهم به تقلید از شیوه شاهین نمی‌کرد. امّا این اتّهام را که نیما تاریخ نادرست پای اشعارش نهاده است بعدها دیگران هم تکرار کردند. تازه‌ترین نمونه آن را در مقدّمه‌ای می‌بینیم که محمّد رضا شفیعی کدکنی بر دفتر برگزیده اشعار پرویز ناتل خانلری نوشته است. شفیعی کدکنی این ظنّ را ابراز کرده که نیما، در ذکر تاریخ آثارش، اعم از منظوم و منثور، صادق نبوده است. به گمان او، فی‌المثل محتمل است که نیما شعر «با غروبش» را به تأسی از قطعه «یغمای شب»،

اثر ناتل خانلری، سروده، اما آن را با تاریخی قدیم‌تر از تاریخ شعر خانلری به چاپ سپرده باشد تا الهام پذیرفتن خود از او را پنهان کند. (شفیعی کدکنی، ص ۱۰-۱۳)

مجموعه دستنوشته‌های نیما یوشیج محفوظ در فرهنگستان زبان و ادب فارسی، علاوه بر شماری از آثار ارزشمند نیما، پاسخ پرسش‌های مهمی را در کاغذپاره‌ها و یادداشت‌های مدادی شاعر نهفته دارد- پرسش‌هایی که سال‌هاست پژوهشگران و منتقدان را به خود مشغول داشته و، در غیاب اسناد و شواهد روشن، به حدس و گمان واداشته است. مسئله تاریخ آثار نیما- اینکه آیا شاعر اثر یا آثاری را، به ملاحظات، با تاریخ نادرست منتشر کرده باشد- از جمله آن پرسش‌هاست. نگارنده، که از سال ۱۳۹۳ تاکنون بررسی و طبقه‌بندی دستنوشته‌های یادشده را بر عهده دارد، سندی یافته که دست کم در یک جا تردیدها را پایان می‌دهد و اتهام واردشده به نیما را قاطعانه تأیید می‌کند. اثری که این سند تاریخ حقیقی آن را معلوم می‌سازد از قضا شعر «غراب»، همان موضوع نزاع شمس‌الدین تندرکیا با نیما یوشیج، است. سند مذکور به شماره ۲-۹-۳ در آرشیو دیجیتال دستنوشته‌های نیما یوشیج محفوظ در فرهنگستان زبان و ادب فارسی ثبت شده و حاوی شعری است با عنوان «کشتگاه شاعر». نیما، در بالای صفحه سمت راست عنوان شعر، عبارت «بتاریخ غراب» را نشانده و، در پای شعر، تاریخ آن را چنین ثبت کرده است: «بتاریخ / شعر غراب / ۱۳۱۸». تصویر سند در انتهای این مطلب به نظر خوانندگان می‌رسد.

بدین‌قرار، تاریخ مهر ۱۳۱۷ که از بدو انتشار همواره در پای شعر «غراب» نهاده شده نادرست است و این شعر، به خلاف ادعای نیما، به سال ۱۳۱۸ سروده شده است. طبعاً از این واقعیت نمی‌توان نتیجه گرفت که نیما اشعار دیگری را نیز با تاریخ نادرست منتشر کرده باشد، لیکن سند ما بر دعوی شمس‌الدین تندرکیا درباره تاریخ شعر «غراب» صحه می‌گذارد هرچند دیر هنگام و سال‌ها پس از درگذشت شاعر شاهین که کمتر کسی سخنانش را جدی می‌گرفت.



منابع

- اخوان ثالث، مهدی، «نوعی وزن در شعر امروز فارسی»، بدایع و بدعت‌های نیمایوشیج، چ ۳، تهران ۱۳۷۶، ص ۷۷-۲۰۰.
- تندرکیا، شمس‌الدین، شاهین (نهیب جنبش ادبی)، انتشارات روزنامه سیاسی فرمان، تهران ۱۳۳۵.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، «شعر خانلری»، گزینه اشعار پرویز ناتل خانلری، به اهتمام ترانه ناتل خانلری، مروارید، تهران ۱۳۹۴، ص ۷-۱۴.
- شمس لنگرودی (محمّدتقی جواهری گیلانی)، تاریخ تحلیلی شعر نو، جلد اول، از ۱۲۸۴-۱۳۳۲، چ ۲، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۷.
- مجموعه آثار نیمایوشیج، دفتر اول: شعر، به کوشش سیروس طاهباز، نشر ناشر، تهران ۱۳۶۴.
- یوشیج (۱)، نیما، «از یک مقدمه»، درباره شعر و شاعری از مجموعه آثار نیمایوشیج، گردآوری و نسخه‌برداری و تدوین از سیروس طاهباز، دفترهای زمانه، تهران ۱۳۶۸، ص ۳۷۹-۲۸۳.
- (۲)، «حرف‌های همسایه»، درباره شعر و شاعری از مجموعه آثار نیمایوشیج، گردآوری و نسخه‌برداری و تدوین از سیروس طاهباز، دفترهای زمانه، تهران ۱۳۶۸، ص ۲۱-۲۸۲.
- Scharf, Kurt (1981), *Noch immer denke ich an jenen Raben: Lyrik aus Iran*, Hg. Ingeborg Drewitz, Übers. und ausgew. von Kurt Scharf, Dichtung im ausgehenden Zwanzigsten Jahrhundert 3, Stuttgart: Radius, 1981.

